

گفتارهایی در باب تاریخ و فرهنگ شهر بهشت (قسمت پانزدهم)

مشهددوستی «آل کاکویه»

مرضیه ترابی

افراد زیادی در طول تاریخ، به شهر مشهد خدمت کرده‌اند که یا فراموششان کرده‌ایم و نام آن‌ها در گوشه‌ای از تاریخ گم شده‌است یا اسمی از آن‌ها در متون تاریخی مانده، اما حال و حوصله نداشته‌ایم آن را احیا کنیم و این خدمتگزاران را بشناسیم و بشناسانیم. یکی از رسالت‌های ستون «مشهدیات، صحبت کردن درباره همین آدم‌هاست، آدم‌هایی که تلاش کرده‌اند زندگی مشهدی‌ها در تراز بالاتری از منظر کیفی و امنیتی قرار بگیرد. خاندان، با بهتر بگویم پدر و پرسی از خانواده کاکویه، از آن آدم‌هایی هستند که شایسته‌است شناخته شوند و حتی نامشان در قالب اسم یک مکان در مشهد به یادگار بماند. علاءالدوله علی‌بن فرامرز و پسرش عضدالدین فرامرزن علی ۹۰۰ سال پیش، خدمتی بزرگ به مردم مشهد کردند، خدمتی که می‌خواهم در ستون امروز، درباره‌اش بنویسم و وقتتان را با خواندن آن بگیرم.

- کدام کاکویه؟

لایذ فکر می‌کنید نام «کاکویه»، با توجه به اینکه شما را یاد عزیزان شیرازی می‌اندازد، نشان می‌دهد که خاندان «کاکویه»، به احتمال زیاد شیرازی یا از اهالی فارس بوده‌اما اگر چنین می‌اندیشید، باید بگویم که اشتباه می‌کنید. خاندان کاکویه، از آن خاندان‌های قدیمی ایرانی و از اهالی دیلمان، جایی در گیلان امروزی بوده‌اند. شاید بدانید که نوار شمالی ایران، شامل طبرستان و گیلان، عموماً با پذیرش مذهب شیعه به اسلام گرویدند، البته «شیعه زیدی»، مزار برخی از بزرگان مورد احترام زیدیه، مانند «ناصر کبیر»، مشهور به «اطروش»، امروزه در مازندران بخشی از طبرستان قدیم قرار دارد. مثلاًمزار همین ناصرکبیر در آمل است. بگذریم، به‌همین دلیل، بیشتر دودمان‌هایی که از این منطقه برخاستند و در ایران حکومت را به دست گرفتند، شیعی مذهب بوده‌اند. معروف‌ترینشان هم «آل بویه» است. خاندان کاکویه، هم‌زمان با قدرت گرفتن آل بویه، مورد اعتماد این خاندان قرار گرفتند و به مقام امارت و وزارت رسیدند. آن‌ها بعدها، توانستند حکومت‌های مستقلی هم تشکیل دهند و برای مدت‌ها، در مناطقی مانند یزد، همدان و... حکومت کنند. خاندان کاکویه حامی دانشمندان بودند و اندیشمندانی مانند بوعلی سینا، بخشی از غم‌ر خود را تحت حمایت این خانواده گذراندند. بااین حال، مدت امارت مستقل خاندان کاکویه که در تاریخ به «آل کاکویه» شهرت دارند، زیاد نبوده‌است و آن‌ها بخش عمده دوران حکومت خود را به صورت تحت الحمایگی و وابستگی به حکومت‌های قدرتمندتر، گذراندند. با چنین رویکردی، آل کاکویه تا سال ۵۳۶ هجری قمری دوام آورده. کارنامه فرهنگی و اجتماعی این خاندان، کارنامه درخشانی است. آن‌ها به هر جا رسیدند، ساختند و آباد کردند و البته در این مسیر، توجه ویژه‌ای به‌اماکن مذهبی داشتند. از جمله می‌شود به توجه ویژه آن‌ها به مشهد اشاره کرد. خدماتی که البته بیشتر، علی بن فرامرز و پسرش، انجام دادند.

- یک یادآوری مختصر

اگر یادتان باشد در قسمت قبلی مشهدیات، به ماجرای سال ۵۱۰هجری قمری اشاره کردیم. اتفاقی که در آن، اهالی طوس به مشهد حمله کردند و طی یک نزاع گسترده، تعداد زیادی از مشهدی‌ها به قتل رسیدند و اصنام نام قبرستان شمال حرم رضوی، به این مناسبت قتلگاه شد. یادتان آمد؟ خب، خدا را شکر. در سال‌های منتهی به ۵۱۰ هجری قمری، علی بن فرامرز یکی از امرای لشکر سلجوقیان بود که به همراه پسرش، برای سرکوبی شورش‌ی در شمال خراسان بزرگ، باسنجر، سلطان سلجوقی همراه شد. آن در ماه محرم همان سال، به نزدیکی مشهد رسیدند و در منطقه طُرق اردو زدند. علی بن فرامرز به دلیل داشتن مذهب تشیع، طبیعتاً به مشهد و وضعیت آن علاقه‌مند بود و شاید، در همین ایام، یعنی ایام عزاداری سیدالشهدا^(ع) به زیارت هم مشرف شد. اما درست در همین زمان، آن اتفاق وحشتناک رخ داد. ماجرای دعوای اعتقادی‌ای که در شماره قبل، تفصیلاً درباره آن حرف زدم. هجوم به مشهد که در آن زمان، هنوز به شهر تبدیل نشده بود و به تعبیر یکی از مورخان باید آن را «شهرچه» می‌نامیدند و وارد آمدن آن همه خسارت جانی و مالی به زائران و مجاوران حرم رضوی، برای فردی مانند علی بن فرامرز، تحمل‌پذیر نبود. در همان روزها، جمعی از اهالی مشهد برای دادخواهی نزد سنجر سلجوقی آمدند، اما او که راهی سرکوب کردن شورشیان بود، توجهی به این درخواست نکرد و شاید، به دلیل تمایل نداشتن به دخالت در نزاع‌های عقیدتی، نخواست که وارد این ماجرا شود. طبعاً دیگر امرای او هم باید به تبعیت از سلطان سلجوقی، روشی بی‌طرفانه‌پیش می‌گرفتنداماعلی بن فرامرز چنین نبود و تصمیم گرفت به یاری مشهدی‌ها برخیزد.

- بهبانه‌ای برای خدمت‌رسانی به مشهد

معلوم بود که واقع یاری، نمی‌توانست در قالب حمله‌به‌توس ظهور و بروز پیدا کند. در واقع حمایت نظامی از مشهد در برابر توس که هر دو در قلمرو سلجوقیان قرار داشتند، بیشتر دردرساز بود. به همین دلیل، علی بن فرامرز تصمیم به تقویت بنیه دفاعی شهر مشهد گرفت. شاید باورتان نشود، اما مشهد تا آن زمان، اصولاً فاقد بارو برای دفاع در برابر مهاجمان بود و مردم باید در کوچه پس کوچه‌های آن با دشمن رودرو می‌شدند، موضوعی که تقریباًشکست مشهدی‌ها را در امر دفاع تضمین می‌کرد. به‌همین دلیل، علاءالدوله علی‌بن فرامرز و فرزندش عضدالدین فرامرز بن علی به بهانه زیارت به مشهد رفتند و به بزرگان شهر وعده کمک در این زمینه دادند. کسی نمی‌داند آن‌ها چطور سنجر سلجوقی را برای ساخت دیوار در اطراف مشهد مجاب کردند، اما به نظر می‌رسد تاخت و تاز طوایف ترکمان «غُر» که سراسر خراسان را عرصه حمله و غارت قرار داده‌بودند، بخشی از استدلال فرامرز و پسرش برای مجاب کردن سنجر بوده‌باشد. این حملات بسیار گسترده‌بود و حتی یک بار غُرها با حمله به مشهد، خسارات جانی و مالی بسیار بر جا گذاشتند. آن‌ها در یکی از نبردهایشان با سلجوقیان، سال‌ها بعد از ماجراجایی که در حال نقل آن هستیم، اصلاً سلطان سنجر را اسیر کردند و چند سال نگه داشتند و برای رهایی او، غرامت سنگینی از سلجوقیان گرفتند.

- ساخت نخستین باروی شهر مشهد

به این ترتیب، کار ساخت باروی اطراف شهر مشهد که به احتمال زیاد، نخستین باروی شهر ما در تاریخ هزارو ۲۰۰ ساله آن است، در سال ۵۱۰ هجری قمری و با نظارت فرامرز بن علی، پسر علی بن فرامرز آغاز شد و احداث آن تا سال ۵۱۵ هجری قمری، یعنی حدود پنج سال به طول انجامید. این فیرست به ۱۵ تن رسید: است. حسینی ملاک گزینش و انتخاب را به فعالیت مؤثر در عرصه کتاب، گسترش فرهنگ کتاب‌خوانی، پانوق اهل قلم و فرهنگ قرار داده است. اما از مهم‌ترین سرفصل‌های این کتاب، «کتابفروشان ورپا، بی‌جا وی‌مکان، است که به زندگی و کارنامه شیخ هادی رانی پرداخته از نام‌آورترین کتاب‌فروشان مشهد است که نزدیک به ۸۸سال پیش، کار کتاب‌فروشی را آغاز کرده. تا سال ۱۳۴۸ با مغازه است و پس از آن تا سال ۱۲۷۲ بدون مغازه و آن‌طور که روایت کرده‌اند، روی چهارپایه‌ای در کنار آرامگاه نادری می‌نشسته و کتاب‌هایش را همانجا می‌گسترانده است. به همین دلیل به کتاب‌فروش ورپا معروف شده است.
کتابفروشی‌های مشهد از عصر قاجار تا صبح انقلاب، در ۲۱۸صفحه را انتشارات محقق در سال ۱۴۰۰ منتشر کرده است.



نمای ازخبرخودارکشی خاندان بختیار در حوالی آرامگاه فردوسی

آنان هم چنین خصلتی دارند. البته ناگفته‌نماند آخرین عضو این خانواده یعنی لاله بختیار که سال ۹۹ در امریکا درگذشت نیز وصیت کرده بوده در جوار حکیم توس دفن شود که درگیری جهان با کرونا انتقال‌ییکر را با مشکل روبه‌رو کرد و این خواسته هرگز عملی نشد. لاله بختیار، قرآن‌پژوه و اولین زن آمریکایی است که قرآن را به انگلیسی ترجمه کرده است. در کارنامه کاری لاله بختیار ترجمه برخی از آثار دکتر شریعتی و شهید مرتضی مطهری را هم می‌توان دید. این گزارش به مناسبت سالروز درگذشت لاله بختیار منتشر شده و مقابل دیدگان خوانندگان قرار گرفته است.

ایران و انگلیس راهی آبادان و سپس مسجد سلیمان شد و تا ۹۰ سالگی در خوزستان ماند. او سال ۱۳۴۱ به تهران بازگشت و در اسفند ۱۳۴۹ درگذشت. ابوالقاسم بختیار در همه این دوران چه آن زمان که در کوه‌های زاگرس دوره‌گردی می‌کرد و چه زمانی که در دانشگاه‌های یکنجه دنیا درس می‌خواند و حتی زمانی که در تالار تشریح دانشکده علوم پزشکی تهران اجساد را بررسی می‌کرد یا آن زمانی که به بیماری‌های مختلف کارکنان ایرانی و انگلیسی شرکت نفت می‌رسید، تنها یک تفریح روزانه داشت و آن شاهنامه خوانی بود.

درست به دلیل همین عشق ویژه به حکیم ابوالقاسم فردوسی بود که دکتر ابوالقاسم بختیار به فرزندانش وصیت کرد، او را در جوار حکیم سخن دفن کنند تا از فردوسی و شاهنامه دور نشود و آنان هم چنین کردند اما چون آن زمان هرگونه دفنی در محیط آرامگاه ممنوع بود، به ناچار ابوالقاسم خان بختیار در نزدیک ترین قبرستان عمومی به خداوندگار سخن یعنی قبرستان روستای توس مدفون شد.

خلاف سایر دوستداران حکیم توس که تاکنون در مجاورت وی دفن شده‌اند، اعضای این خانواده هیچ کدام شاعر و ادیب یا موسیقیدان و هنرمند نبوده، بلکه همگی به‌نوعی با طب و پزشکی سر و کار داشته‌اند و سرانجام اینکه اعضای این خانواده برخلاف دیگر عاشقان فردوسی مدفون در این خاک که ایرانی‌الاصل بوده‌اند، تابعیتی ایرانی _ آمریکایی داشته‌اند. به عبارت بهتر هرچند نخستین فرد از این خاندان که در مجاورت حکیم توس دفن شده ایرانی‌الاصل بوده اما همسرش تبعه آمریکا بوده و به همین دلیل هم نه تنها هر دو آن‌ها دوتابعیتی‌اند که سایر وابستگان به این خانواده دفن شده در کنار



مرحوم دکتر ابوالقاسم بختیار

و سه سال بعد نیز همراه تعدادی از همکارانش دانشکده پزشکی تهران را بنیان گذاشت و به معاونت آن برگزیده شد. وی در سال‌های ۱۳۱۲ تا ۱۳۱۵ هم به تدریس دروس زنان و زایمان و جراحی‌های کوچک به دانشجویان پزشکی تهران پرداخت و سپس نقش ارزنده‌ای در راه‌اندازی نخستین سالن تشریح ایران ایفا کرد. دکتر بختیار سال ۱۳۱۸ به عنوان جراح ارشد شرکت نفت

قصه دوم: هلن؛ از نام یک کوه در زاگرس تا دفن در مشهد

مردم محلی و سپس مسئولان کشوری نام یکی از کوه‌های زیبای آن خطه را به نام وی تغییر دادند. کوه و جنگلی که بعدها و در سال ۲۰۰۷ میلادی به عنوان منطقه حفاظت شده ثبت جهانی شد تا برای همیشه یاد هلن در نزد اهالی ایل بختیاری به نیکی باقی بماند. وی در طول دوران حضور خود در ایران اقدامات مثبت مهم دیگری هم انجام داد که بی‌شک مهم‌ترین آن‌ها تأسیس نخستین مدرسه پرستاری ایران و تربیت تعداد زیادی پرستار بود. هلن جفریز بختیار سرانجام سال ۱۳۵۳ در تهران

عاشقانه ابوالقاسم هلن و فرزندانش

رضا سلیمان نوری / مشهدپژوه

اینکه یکی از مشاهیر کشور ت ر آن قدر دوست داشته باشی که وصیت کنی پس از مرگ در کنار مزار او دفن شوی، اگرچه تازگی ندارد و- نام‌ها و وصیت‌های بسیاری در سراسر جهان وجود دارند که چنین سرنوشتی را برای خود خواسته‌اند- اما شنیدن ماجرایشان هرگز خالی از لطف نبوده است. شاید جالب باشد که بدانید در مشهد و در کنار آرامگاه بناکننده کاخ زبان فارسی، فردوسی توسی هم عاشقانی هستند که وصیت کرده‌اند. در دایره این دیار و در کنار او دفن شوند. اما شاید خاص‌ترین وصیت و ماجرا متعلق به

قصه اول: ابوالقاسم بختیار عاشق ابوالقاسم فردوسی

نخستین فرد از اعضای این خانواده که مجاورت همیشگی با حکیم توس را برای خود برگزید و بر این اساس به بازماندگانش وصیت کرد در هر جای دنیا که فوت می‌کند، جسدش را به توس منتقل کرده و در نزدیک‌ترین مکان به حکیم فردوسی بزرگ دفن کنند، مردی هم‌نام با حکیم توس یعنی «ابوالقاسم خان بختیار، بود. وی سال ۱۲۵۰ خورشیدی در بروجن و در خانواده‌ای خان‌زاده اما درویش مسلک در حالی به دنیا آمد که هم‌زمان مادرش درگذشت و پدر از غم این موضوع حتی حاضر به انتخاب نام برای فرزند نبود تا اینکه پدر بزرگ برای تسلی خاطر، قطعه‌ای از شاهنامه را خواند و پدر که با شنیدن این اشعار کمی آرام شده بود، تصمیم گرفت نام فرزندش را ابوالقاسم بگذارد و بدین ترتیب زندگی وی از بدو تولد با شاهنامه و حکیم توس گره خورد.

البته این ابوالقاسم، پدر را هم در شش سالگی از دست داد و به همین دلیل

قصه دوم: هلن؛ از نام یک کوه در زاگرس تا دفن در مشهد

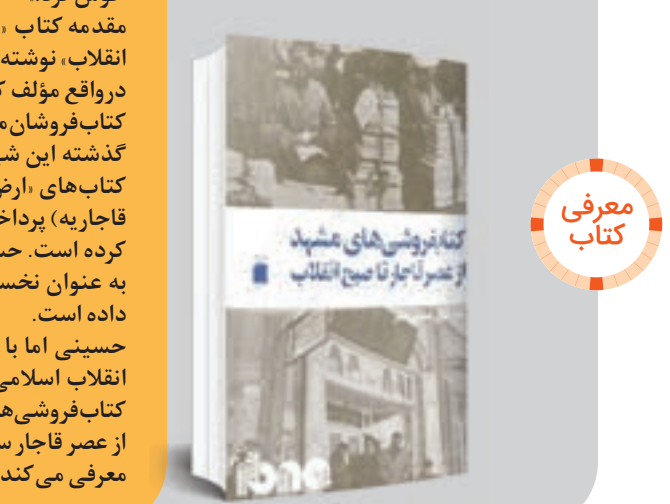
داستان دفن دومین فرد از این خاندان در مجاورت آرامگاه حکیم توس حتی عاشقانه‌تر از داستان نخست است. «هلن جفریز» که سال ۱۲۰۵ خورشیدی یعنی در ۲۲ سالگی با ابوالقاسم بختیار که ۳۰ سال از وی بزرگ‌تر بود، ازدواج کرده و نام فامیل وی را پسوند فامیل خود قرار داده بود، تا آن‌خر عمر این نام را با خود نگه داشت. این در حالی بود که وی حدود ۲۰ سال بعد از ازدواج با دکتر بختیار و اندکی پس از پایان جنگ دوم جهانی به دلیل شرایط خاص پیش آمده برای حضور آمریکایی‌ها در ایران از یک سو و عدم امکان خروج

قصه سوم: بختیار نامراد

و اما داستان مجاورت این خانواده بختیاری با حکیم توس یک پرده ناتمام هم دارد. این پرونده مربوط به لاله بختیار کوچک‌ترین فرزند ابوالقاسم و هلن است.

او که برخلاف سایر خواهران و برادران و البته پدر و مادرش برای ادامه تحصیل، عالم دین و فلسفه و عرفان را برگزیده بود و به عنوان مترجم قرآن مجید و آثار دکتر شریعتی و شهید مطهری به انگلیسی شناخته می‌شد، مانند برادرش سیروس وصیت کرده بود تا در مجاورت پدر

هه‌سال با کتاب‌فروشان مشهد



معرفی کتاب